

جایگاه و توانمندیهای سیاسی نهاد شرطه بغداد (از تأسیس تا اوایل عصر بویهی)^۱

دکتر سیدهاشم آقاجری
استادیار تاریخ دانشگاه تربیت مدرس
aghajeri@modares.ac.ir
علیرضا اشتری تفرشی
دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس
a.ashtari@modares.ac.ir

چکیده

یکی از مهم‌ترین نهادهای حکومتی در عهد خلافت عباسیان، شرطه بغداد بود؛ این مقاله می‌کوشد تا ضمن اشاره به چگونگی شکل‌گیری این نهاد و برخی از ویژگیهای خاص آن، به انگیزه‌های جریانها و چهره‌های مختلف سیاسی برای در اختیار گرفتن نهاد شرطه بغداد، تأثیر صاحبان قدرت و سیاستمداران مختلف بر آن نهاد و بازشناسی سیاستهای ایشان در این راه و نیز زمینه‌ها و نحوه تأثیر تحولات و رقابتهای سیاسی بر برخی از راهکارهای رایج برای اداره نهاد شرطه بغداد همچون نحوه انتخاب فرماندهی آن و یا حوزه فعالیتها و وظایف آن نهاد، بپردازد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ تشکیلات اسلامی، شرطه، بغداد، خلافت عباسی، خاندان طاهری، خاندان صفاری، ترکان.

مقدمه

نهاد شرطه یکی از اولین نهادهای تشکیلاتی تمدن اسلامی است و دست کم از عهد خلفای راشدین گزارش‌های صریحی از وجود این نهاد در دست است.^۲ نظام شرطه از آن پس، به یکی از مهم‌ترین نهادهای حکومتی تبدیل شد و جای خود را در دستگاه خلافت باز نمود و مدام بر

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۱/۲۲؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۶/۲۵.

۲. برای نمونه نک: ابن سعد، ۲۲۵/۶؛ یعقوبی، تاریخ، ۲/۲۱۳.

اهمیت سیاسی آن نهاد کارآمد که در اصل وظیفه‌ای جز برقراری نظم و امنیت در درون جوامع شهری و نیز یاری نهادها و دستگاههای تشکیلاتی دیگر چون دستگاه قضایی، حسبه، وزارت و خلافت در اجرای احکام و وظایف خود نسبت به افراد جامعه نداشت^۱، افزوده شد چندان که نهاد شرطه مورد توجه مدعیان و صاحبان قدرت قرار گرفت و از رقابت‌ها، جدال‌ها و نزاع‌های سیاسی و نظامی جناح‌ها و طیف‌های قدرت، تأثیرات ویژه‌ای پذیرفت.

ظهور خلافت عباسیان و در پی آن بنای شهر بغداد و اهمیت یافتن آن به عنوان مرکز خلافت عباسی، تأسیس نهاد شرطه این شهر بزرگ را در پی داشت. ویژگیهای خاص سیاسی، جغرافیایی و اجتماعی بغداد، به زودی نهاد شرطه این شهر را دارای اعتباری فراوان ساخت و آن را از توانمندیهای بالقوه سیاسی ویژه‌ای برخوردار ساخت که از چشمان سیاستمداران درگیر در جدال‌های سیاسی آن روز، نادیده نماند و این امر شرطه بغداد و مقام "صاحب الشرطه" آن را سخت متأثر از اوضاع سیاسی مرکز خلافت ساخت و در چنین شرایطی بود که نهاد شرطه بغداد، علاوه بر چهارچوب مشخص وظایف خود، معانی و ارزش‌های دیگری نیز یافت. این پژوهش بر آن است تا با تکیه بر شواهد تاریخی، برخی از این ویژگیهای خاص شرطه بغداد و تأثیرات برخی شرایط سیاسی بر روند اداره و فعالیت‌های آن را بررسی کند.

شکل‌گیری شرطه بغداد

ابوجعفر منصور، دومین خلیفه عباسی، در اولین سالهای خلافت خود بر آن شد تا مرکز خلافت خود را در شهری جدید مستقر سازد و از این رو، با همت و صرف هزینه‌های بسیار، به ساخت "بغداد" مشغول گشت^۲. این شهر در ۱۴۶ هجری آماده سکونت شد و خلیفه و رجال سیاسی و نظامی در آن جای گرفتند و مردمان بسیاری به قصد سکونت روانه‌اش شدند، چنانکه به سرعت فضای پیش‌بینی شده برای سکونت مردمان در درون حصار مدور شهر به تنگ آمد و عده کثیری از همان ابتدا در بیرون حصار ساکن شدند^۳. این شهر بزرگ و پررونق و پر بنا که پس از تکمیل به نمادی از استحکام و اعتبار خلافت عباسیان تبدیل گردیده بود، نیاز به "نهاد شرطه" پر قدرتی برای اداره امور خویش داشت و چنین بود که منصور شرطه را از ارکان چهارگانه

۱. ابن وهب، ۳۹۳، ۴۰۰.

۲. نک: خطیب بغدادی، ۵۸/۱ - ۶۸.

۳. همانجا؛ ابن مسکویه، ۴۳۳/۳.

حکومت خواند^۱. شرطه بغداد از اولین تشکیلات حکومتی این شهر بود و در همان سال ۱۴۶ هجری تأسیس شد^۲. نیروهای شرطه بغداد همگی تحت فرمان "صاحب‌الشرطه بغداد" قرار گرفتند و خانواده‌هایشان در محله موسوم به "سکة الشرط" در درون شهر و کنار یکی از چهار دروازه آن به نام "باب‌البصره" سکونت داده شدند^۳. از تعداد نیروهای شرطه بغداد در بدو تأسیس آن اطلاعی نداریم، اما براساس گزارشی از ابن مسکویه^۴، در اواخر سده چهارم، یعنی حدود دویست و پنجاه سال بعد، شرطه بغداد شامل نه هزار نیروی سواره و پیاده بود و این امر خود نشان از اهمیت شرطه بغداد دارد که همواره با چنین نیرویی در داخل شهری که مرکز خلافت بود، حضور داشت. نیروهای شرطه بغداد دست کم دو مقرّ با نامهای "مجلس‌الشرقی و مجلس‌الغربی" برای اقامت در هنگام انجام وظایف و اجرای عملیتهای خود داشتند؛ این دو مقرّ یا "مجالس‌الشرطه" در شرق و غرب بغداد واقع بودند^۵ و هریک را سرپرستی خاص بود و گاه صاحب شرطه بغداد از میان یکی از این دو سرپرست انتخاب می‌شد و به اداره شرطه بغداد می‌پرداخت^۶.

ایرانیان و نهاد شرطه بغداد

به سبب ماهیت و نوع برخی از اصلی‌ترین وظایف تشکیلاتی نهاد شرطه (همچون اجرای احکام حکومتی مختلف^۷)، نزدیکی و همدلی صاحب‌الشرطه (نه فقط صاحب‌الشرطه بغداد، بلکه مقام صاحب‌الشرطه در اکثر شهرهای اسلامی) با شخص خلیفه (یا حاکم در دیگر شهرهای اسلامی) امری اجتناب‌ناپذیر بود و در منابع مختلف نیز بدین امر اشاره شده است^۸؛ این موضوع، در کنار

۱. ابن مسکویه، ۴۵۴/۳.

۲. همو، ۴۳۳/۳.

۳. یعقوبی، *البلدان*، ۵۶.

۴. ابن مسکویه، ۷۲/۵.

۵. نک: همو، ۱۳۸-۱۳۹/۵؛ خطیب‌بغدادی، ۱۳۹/۸-۱۴۰؛ ابن خلکان، ۱۴۵/۲؛ ابن کثیر، ۱۳۸/۱۱.

۶. نک: ادامه مقاله.

۷. برای نمونه نک: ابن وهب، ۳۹۳-۳۹۴، ۳۹۹-۴۰۰؛ ابن ابی‌الربیع، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ ابن السید البطلمیوسی، ۱۵۹/۱.

۸. برای نمونه نک: ترمذی، ۳۵۳/۵؛ مطهر بن طاهر مقدسی، ۱۱۵/۵؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۱۰۳/۳ (که در آنها، رابطه همدلانه و محکم بین صاحب‌الشرطه و حاکم به عنوان یک امر محتوم و همچون یک ضرب‌المثل به کار رفته است).

نیروی چشمگیر، کارآمد، مسلح و همیشه آماده شرطه، اهمیتی خاص به مقام صاحب شرطگی بغداد بخشیده بود.

هرچند ظن غالب بر این است که ایرانیان در ابتدای استقرار خلافت عباسی، دستگاه خلافت و اغلب نهادهای تشکیلاتی را زیر نفوذ عظیم خود ساخته بودند، اما در مورد نهاد شرطه بغداد، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مقام صاحب شرطگی آن، در اولین دهه‌های استقرار خلافت عباسی، در اختیار هیچ فرد ایرانی نبود و ایرانیان تنها پس از تشکیل اولین حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی در ایران، خاصه خراسان، توانستند نفوذ جدی خود را حدود هشت دهه بر شرطه بغداد استیلاء بخشند.

از عهد منصور (۱۳۶-۱۵۸هـ) تا عهد مأمون (۱۹۸-۵۲۱۸) تمامی کسانی که به عنوان صاحب‌الشرطه بغداد برگزیده شدند، از اعراب بودند. پس از عزیمت مأمون از مرو به بغداد و استقرار مجدد مرکز خلافت در بغداد، اداره مناطق شرقی ایران، خاصه خراسان با مشکلات و دشواری‌های جدی روبرو شد؛ عوامل بروز این مشکلات مسائلی چون شورش‌های متعدد خوارج و نیز درگیری خلافت با خرمدینان در شمال غرب ایران بود که ارتباط بغداد با ولایات شرقی دوردست چون سیستان و خراسان را بسیار دشوار ساخته بود. در چنین شرایطی، حفظ حداقل روابط با ایرانیانی که بر خلاف گروه‌های تندرویی چون خوارج و یا خرمدینان، حاضر به پذیرش اصل حق حاکمیت عباسیان بودند و در مواقع نیاز نیز به یاری و همکاری با ایشان می‌پرداختند، سیاستی بخردانه می‌نمود. از این‌رو با رضایت مأمون، حکومت نیمه مستقل طاهریان حول شخصیت سیاسی - نظامی طاهربن حسین بن مصعب در خراسان شکل گرفت تا بغداد را از دغدغه اداره ولایت بزرگ خراسان آسوده سازد؛ توجه به احوال طاهر پیش از رسیدن به این مقام، یعنی ولایت خراسان، در این مقال وظیفه ما نیست، اما باید به این نکته توجه کنیم که مأمون مدتی پیش از صدور حکم ولایت بر خراسان برای طاهر وی را ابتدا یک چند صاحب‌الشرطه بغداد ساخت.^۱ از زمان انتصاب طاهر به مقام صاحب‌الشرطه بغداد تا عهد خلافت معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق)، خاندان طاهری نفوذی خاص و موروثی بر شرطه بغداد یافتند و مهم‌ترین چهره‌های سیاسی این خاندان، یکی پس از دیگری بر مقام صاحب‌الشرطه بغداد گمارده شدند.^۲ ایرانیان پیشتر، خاصه در عهد هارون و مأمون، سیاستی خاص را دنبال

۱. خطیب بغدادی، ۳۵۳/۹؛ شابستی، ۱۴۲-۱۴۸.

۲. نک: ادامه مقاله.

می کردند: "کوشش برای برقراری نزدیک‌ترین و محکم‌ترین ارتباط ممکن با خلفای عباسی این سیاست به برکت قدرت و نفوذ خاندانهایی چون آل برمک و آل سهل و از طریق دخالت در پرورش خلفای عباسی در ایام نوجوانی و ولایتعهدی و ایجاد برخی روابط سببی با خاندان عباسی دنبال می‌شد^۱ و توجه به ایجاد روابطی صمیمانه با خلفا و تلاش برای یکدل ساختن آنان با خود در این سیاست جایگاهی خاص داشت؛ اما به زودی، قتل و نابودی اعضای مهم خاندانهای برمکی و سهل بدست خلفای عباسی - که به نوعی می‌توانست یادآور قتل ابومسلم بدست منصور عباسی نیز باشد - نادرستی این سیاست را آشکار ساخت؛ از این رو، مسلم گشت که تنها شکلی از روابط کاملاً خشک سیاسی که وظایف و منافع طرفین به روشنی در آن تعریف شده باشد، می‌تواند ادامه همکاری ایرانیان با خاندان عباسی را ممکن سازد و از تکرار سرنوشت آل برمک و آل سهل برای دیگر خاندانهای ایرانی همچون طاهریان که پس از آل سهل و نابودی ایشان در عرصه سیاست، مهم‌ترین خاندان ایرانی دستگاه خلافت محسوب می‌گردید، جلوگیری کند. بدین ترتیب، طاهر پس از کنار گذاشته شدن آل سهل از قدرت و استقرار مأمون در بغداد، سیاستی بخردانه در پیش گرفت: "کناره‌گیری از همنشینی و نزدیکی با خلیفه و تلاش برای در اختیار گرفتن پایگاه امن ایرانیان یعنی خراسان، ضمن حفظ روابط سیاسی خود با خلیفه".

بر اساس این سیاست جدید، خاندان طاهری همچنان به خدمت در دستگاه خلافت پرداختند و در مقابل این خدمت، سهم مشخصی از قدرت، یعنی "ولایت بر خراسان" را از آن خود ساختند و البته خلیفه را نیز از دغدغه اداره خراسان که در آن زمان بستر انواع شورشها، خاصه شورش خوارج بود، رهاندد. به رغم این فوائد، سیاست اخیر می‌توانست مخاطراتی در پی آورد، زیرا در پی اجرای آن، مهم‌ترین خاندان ایرانی آن عهد، از مرکز خلافت دور می‌ماند، حال آنکه از ابتدای خلافت عباسیان تا آن زمان، ایرانیان مهم‌ترین حامیان خلافت محسوب می‌شدند؛ از این رو، شایسته بود تا خاندان طاهری به شکلی ارتباط خود را با بغداد و خلیفه حفظ کند و برای این منظور ارتباط خاندان طاهری با نهاد شرطه بغداد می‌توانست راهکاری مناسب باشد، خاصه که این ارتباط به شکل "رابطه صاحب‌الشرطه و حاکم" می‌بود که در فضای سیاسی آن ایام، مثالی نیک از روابط همدلانه بود. با اجرای این سیاست، روابط بین

۱. برای نمونه می‌توان به مأمون که از مادری ایرانی زاده شده و "بوران"، دختر حسن بن سهل را نیز به همسری گرفته بود، اشاره کرد (نک: تنوخی، ۳۰۲/۱؛ نیز (Rekaya, "al-Mamun", *EF*², VI/331)

خلیفه و خاندان طاهری به شکلی تازه ادامه یافت و طرفین از مزایای آن و نیز فوائد بازتاب خبر آن، به اشکال مختلف برخوردار می‌شدند. پس از طاهرنیز مهم‌ترین چهره‌های خاندان طاهری یکی پس از دیگری بر مقام صاحب شرطگی بغداد گمارده شدند، البته بدین شکل که خود در خراسان بودند و به کار حکومت خویش، یعنی اداره خراسان می‌پرداختند و ضمن آن، مقام صاحب‌الشرطه بغداد را نیز برعهده داشتند و کسی را به جانشینی خود بر آن مقام در بغداد می‌گماردند^۱ که این امر نیز خود نشان‌دهنده آن است که گماردن طاهریان بر شرطه بغداد چندان به مسأله کفایت و توانایی‌های فردی طاهریان ارتباط نداشت.

در نیمه سده سوم هجری، خاندان طاهری رو به ضعف نهادند و صفاریان به قدرت رسیدند. آنان طاهریان را سرنگون ساختند و در ۲۵۹ هجری، نیشابور، مرکز حکومت طاهریان در خراسان را تصرف کردند^۲؛ اما در راه کسب قدرت برتر سیاسی و جایگاهی که تا پیش از این، از آن طاهریان بود، علاوه بر فتح نیشابور، تعیین نوع رابطه با خلیفه بغداد نیز ضروری بود. در این شرایط، تسلط بر نهاد شرطه بغداد می‌توانست حائز اهمیت باشد. از این رو، یعقوب لیث صفاری، اولین چهره برجسته صفاریان و چندی پس از او، برادر و جانشین وی، عمرو لیث، کوشیدند تا ضمن حفظ موقعیت خود در شرق ایران، به مقام صاحب شرطگی بغداد نیز دست یابند؛ این دو موفق شدند یکی پس از دیگری، با زیر فشار قراردادن خلیفه عباسی، مقام صاحب‌الشرطه بغداد را از آن خود کنند^۳ و این در حالی بود که ایشان حتی خود به بغداد در نیامده بودند و خلافت عباسی حضور ایشان در بغداد را برای خود چنان خطرناک برمی‌شمرد که ایشان را به جنگ از آن شهر دور می‌ساخت^۴ و از این رو صفاریان، همچون طاهریان، تنها به وسیله گماشتگان خویش شرطه بغداد را اداره می‌کردند^۵.

به رغم این موفقیت ابتدایی، دوران سلطه صفاریان بر شرطه بغداد چندان نپایید و پس از شکست نظامی عمرو لیث در خراسان از سامانیان و دستگیری و اعزام او به بغداد^۶، المعتمد، خلیفه عباسی (۲۵۶-۲۷۹ق)، عمرو لیث را از شرطه بغداد برداشت و نام او را نیز از سپرها و

۱. برای نمونه نک: ابن ندیم، ۱۷۰؛ ابن خلکان، ۱۲۰/۳، ۴۱۷/۶.

۲. طبری، ۴۹۷/۵-۴۹۸.

۳. ابن مسکویه، ۴۵۲/۴؛ ابن خلکان، ۳۱۶/۲.

۴. طبری، ۵۰۴/۵-۵۰۵؛ مسعودی، ۲۰۰/۴؛ تاریخ سیستان، ۲۳۲؛ ابن اثیر، ۴۱۴/۴.

۵. نک: طبری، ۵۲۳/۵؛ ابن مسکویه، ۴۵۲/۴.

۶. ابن اثیر، ۵۰/۴.

سلاح‌های شرطیان انداختند و دگر بار فردی از خاندان طاهری یعنی عبیدالله بن طاهر صاحب‌الشرطه بغداد شد.^۱ توجه به این نکته نیز لازم است که عبیدالله طاهری آخرین فرد خاندان طاهری بود که به این مقام رسید؛ وی به رغم همه توانائیهای شخصی‌اش برای اداره شرطه بغداد، پس از چندی از این مقام برداشته شد^۲ و این امر نشان می‌دهد که سپری شدن ایام اقتدار خاندان طاهری در خاستگاه آنان یعنی خراسان، ادامه تسلط ایشان بر شرطه بغداد را بی‌معنی ساخته بود.

پس از برکناری عبیدالله طاهری از صاحب‌شرطگی بغداد، تحولی دیگر در شرطه بغداد روی داد و غلامان ترک که از عهد معتمد (۲۱۸-۲۲۷ق) بر دستگاه خلافت سایه افکنده بودند، شرطه را نیز تحت تأثیر خود قرار دادند. حضور غلامان ترک به عنوان صاحب‌الشرطه بغداد تا عهد بویه‌پیمان بسیار جدی بود و دیگر هیچ‌یک از خاندانهای حکومتگر در ایران نتوانستند همچون طاهریان و صفاریان، مقام صاحب‌شرطگی بغداد را از آن خود کنند، هرچند بویه‌پیمان در دوران اقتدار خود تأثیراتی بر شرطه بغداد نهادند که در ادامه به مواردی از آن اشاره می‌شود.

نحوه انتخاب صاحب‌الشرطه بغداد

به رغم آنکه منابع دیوانی و تشکیلاتی به مباحث نهاد شرطه، نیروهای شرطه، صاحب‌الشرطه و حتی صفات و ویژگیهای اخلاقی ایشان به تفصیل پرداخته‌اند^۳، اما تصریح نکرده‌اند که انتصاب صاحب‌الشرطه از اختیارات و بر عهده کیست؟ احتمالاً برای مؤلفان این آثار، حق انحصاری حاکم در تعیین صاحب‌الشرطه (خلیفه در مرکز خلافت و والیان در ولایات) چنان مسلم بوده که ایشان از تصریح آن غفلت کرده‌اند و یا اصلاً تصریح آن را ضروری نیافته‌اند؛ اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که برخی جریانهای سیاسی در بغداد عهد عباسیان بر نحوه انتخاب صاحب‌الشرطه و حق خلیفه در این زمینه تأثیراتی جدی داشته‌اند.

منصور در ۱۴۶ هجری، پس از تأسیس شرطه بغداد، عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی را صاحب‌الشرطه آن ساخت، اما چندی بعد بر وی خرده گرفت و او را عزل کرد و برادر همو یعنی عمر بن عبدالرحمان ازدی را بر آن مقام گمارد^۴. انتخاب صاحب‌الشرطه بغداد پس از آن نیز در

۱. نک: طبری، ۵۹۷/۵ (ذیل حوادث ۲۷۶ق).

۲. نک: ادامه مقاله.

۳. برای نمونه نک: ابن وهب، ۳۹۳-۴۰۰؛ ابن جوزی، ۵۶/۶؛ ابن ابی‌الربیع، ۱۱۴-۱۱۵.

۴. نک: یعقوبی، تاریخ، ۳۷۱/۲؛ طبری، ۵۱۴/۴.

روال معمول، بدست خلیفه صورت می‌گرفت؛ گاه خلفا در ابتدای خلافت خویش و به منظور اعمال سلیقه سیاسی خود، یا نشان دادن قدرت تازه بدست آورده و تحکیم آن و یا تقویت نفوذ سیاسی هواداران خود، دست به عزل صاحب‌الشرطه پیشین می‌زدند و فرد دیگری را بدین مقام می‌گماردند؛ چنانکه امین (۱۹۳-۱۹۸ق) در ابتدای خلافت خویش و در حالی که بحران حضور مأمون در خراسان و حمایت ایرانیان از وی را خطری جدی می‌دید و بر آن بود تا در آن شرایط، متعصب‌ترین نیروهای هوادار خویش را در دولت جدیدش به کار گیرد، علی‌بن عیسی‌بن ماهان را صاحب‌الشرطه بغداد ساخت.^۱ معتضد نیز که به رغم آشوبهای سیاسی مرکز خلافت و دخالت‌های سیاسی سپاهیان ترک در نیمه اول سده سوم، توانست در استمرار سیاست‌های کارآمد پدر خود یعنی الموفق در نیمه دوم سده سوم، برای کوتاه کردن دست سرداران سرکش ترک از صحنه سیاسی، کفایتی خاص از خود نشان دهد و مجدداً اقتدار سیاسی را مختص مقام خلیفه سازد، در ابتدای خلافتش و همزمان با انتصاب وزیر خویش، عبیدالله‌بن عبدالله طاهر را از مقام صاحب‌الشرطه بغداد عزل کرد و یکی از غلامان تحت نفوذ و نزدیک به خویش به نام بدر را بر این مقام گمارد.^۲

به رغم این روند معمول در انتخاب صاحب‌الشرطه بغداد، شرایط ویژه سیاسی گاه دست افرادی غیر از شخص خلیفه را برای این انتخاب باز می‌گذاشت. اولین گزارش در این مورد به عهد خلافت معتمد باز می‌گردد. چنانکه اشاره شد، نفوذ ترکان بر دستگاه خلافت تا پیش از به خلافت رسیدن معتمد، انواع بی‌ثباتی سیاسی در دربار عباسی را پدید آورده بود و مقام خلفا به شکل چشمگیری تضعیف شده بود؛ با وجود این، در عهد خلافت معتمد (۲۵۶-۲۷۹ق)، برادر و ولی عهد وی یعنی الموفق توانست با توانمندی، کفایت و درایت خویش مجدداً به اوضاع پریشان سامانی دهد و قدرت را دگربار به خاندان عباسی بازگرداند. در این راه، الموفق مجبور بود تا برای در اختیار گرفتن اوضاع، عملاً خلیفه را نیز از دخالت در امور باز دارد و خود صاحب اصلی قدرت باشد. این امر باعث شد تا فرزند الموفق با نام معتضد که بعد از معتمد به خلافت نیز رسید، در ایام خلافت معتمد از قدرتی بسیار برخوردار شود و در امور مختلف دارای اختیارات مهمی، حتی از حیطة اختیارات خلیفه گردد که نمونه بارز آن حق تعیین صاحب‌الشرطه بغداد بود. نفوذ خاندان طاهری بر نهاد شرطه بغداد و طمع خاندان صفاری در آن

۱. ابن جوزی، ۲۱۹/۹.

۲. نک: طبری، ۶۰۵/۵؛ ابن کثیر، ۶۶/۱۱.

نهاد، مسأله‌ای بود که پیشتر بدان اشاره شد؛ احتمالاً این مسأله، در آن ایام، موفق و معتضد را بسیار آشفته کرده و اندیشه اداره نهاد شرطه بدست غلامان ترک تحت سلطه ایشان را در نظرشان کارآمد جلوه‌گر ساخته بود؛ اما این کار با حذف یک‌باره ایرانیان از این نهاد معقول نمی‌نمود. از همین رو، در ۲۷۶ هجری، معتضد، عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را صاحب‌الشرطه بغداد ساخت و هوشیارانه دو تن از غلامان ترک خود را به ریاست دو مرکز فرماندهی و استقرار نیروهای شرطه یعنی مجلس‌الشرقی و مجلس‌الغربی نهاد^۱ و بدین ترتیب عملاً به دخالت در اداره شرطه بغداد پرداخت. با اتخاذ این سیاست، عبیدالله طاهری جانشین یک ایرانی دیگر یعنی عمرولیث صفاری می‌شد که از ابتدای همان سال با فشارهای سیاسی و نظامی خود توانسته بود صاحب‌الشرطه بغداد شود^۲. حضور یک چهره پرتجربه از خاندان طاهری، از یک طرف، می‌توانست بهانه و سیاست خوبی برای ستاندن این مقام از عمرولیث باشد که قدرت سیاسی و نظامی‌اش هیچ خوشایند دستگاه خلافت نبود و از طرف دیگر، سیاست محدود کردن قدرت عبیدالله طاهری با انتصاب زیر دستان وی از سوی معتضد می‌توانست زمینه‌های قطع کامل نفوذ ایرانیان بر شرطه بغداد را اندک اندک فراهم کند.

دومین گزارش در این زمینه به عهد خلافت الرازی (۳۲۲-۳۲۹ ق) بازمی‌گردد. در آن ایام، در پی قدرت گرفتن و دخالت نظامیان، خاصه سپاهیان ترک در امور سیاسی، اوضاع دستگاه خلافت در بغداد رو به آشفته‌گی فراوان نهاده و خلیفه عملاً بسیاری از اختیارات سیاسی و نظامی خود را از دست داده بود. برای رهایی از این فشارها، خلیفه عباسی بر آن شد تا با تأسیس مقام سیاسی - نظامی "امیرالأمراء"، قدرت از دست رفته خویش را دگربار از طریق یک سر فرمانده نظامی بر سپاهیان و چهره‌های سیاسی دیگر تفوق دهد؛ از این رو، رازی در ۳۲۴ هجری محمدبن رائق را به عنوان اولین امیرالامراء، به خدمت گرفت^۳.

رازی به منظور اقتدار بخشیدن به مقام نوپای امیرالامرای، از برخی اختیارات بسیار مهم و اساسی خود صرف‌نظر کرد و آنان را به امیرالامراء سپرد^۴. یکی از این اختیارات انتصاب صاحب‌الشرطه بغداد بود. در حالی که رازی خود در ابتدای خلافتش (۳۲۲ هجری)،

۱. نک: ابن‌مسکویه، ۴۸۶/۴.

۲. نک: ابن‌خلکان، ۳۱۶/۲.

۳. ابن‌مسکویه، ۳۵۱/۱.

۴. همانجا.

بدرالخُرشنی^۱ را به عنوان صاحب شرطه بغداد برگزیده بود^۲ و پس از او نیز لؤلؤ و محمدبن بدرالشرابی را بر این مقام منصوب کرده بود^۳، در ۳۲۵ هجری، اختیار این انتصاب در دست امیرالامراء بود و ابن رائق، ابوالحسین بجکم را صاحبالشرطه بغداد ساخت^۴ تا بلکه بتواند از این طریق اوضاع را بیش از پیش در اختیار خویش درآورد؛ هر چند که این تدبیر بیش از آنکه ابن رائق را در مقصود خویش یاری کند، برای بجکم فرصتی مطلوب فراهم ساخت تا در ۳۲۶ هجری با تکیه بر اقتدار نیروی همیشه آماده شرطه بغداد و استفاده از دیگر شرایط موجود، اختیار بغداد را در دست گیرد و با زیر فشار قرار دادن خلیفه مقام امیرالامرائی ابن رائق را که در آن شرایط دشوار از جان خود نیز بیمناک گشته بود، از آن خود کند^۵.

گزارش دیگر در این زمینه مربوط به عهد امیرالامرای توزون است. ابوالوفاء توزون که خود از سرداران ترک بود، توانست در ۳۳۱ هجری بر ضد امیرالامراء وقت یعنی ناصرالدوله حمدانی عملیاتی نظامی در بغداد ترتیب دهد و پس از بیرون راندن وی از شهر به امیرالامرائی دست یابد^۶. توزون پیشتر در عهد خلافت متقی (۳۲۹-۳۳۳ ق) چندی سرپرستی مجلس الشرقی، چندی سرپرستی مجلس الغربی و چندی نیز سرپرستی هر دو مرکز (مجالس الشرطه) را برعهده داشت و از این رو تسلط کامل او بر شرطه بغداد در آن ایام امری واضح بود^۷. توزون نیز همچون بجکم با استفاده از این توانمندی و نیز سود جستن از شرایط آشفته مرکز خلافت در آن روزگار، توانست مقام امیرالامرائی را چندی از آن خود کند. توزون هنگام تسلطش بر این مقام، چندی "صافی"، یکی از غلامان خود و سپس ابوالعباس اسکورج (یا اسکروز) دیلمی را با استفاده از اختیارات خود صاحب شرطه بغداد ساخت^۸.

آخرین گزارش موجود در این زمینه به عصر بویه‌یان و دوران خلافت مطیع عباسی (۳۳۴-۳۶۳ ق) باز می‌گردد. گزارشی از ابن مسکویه^۹ نشان می‌دهد که خَمّار، صاحبالشرطه

۱. منسوب به خُرشنه، از بلاد شام در نزدیکی مَلطیه.

۲. حمدانی، ۸۳/۱.

۳. نک: ابن اثیر، ۲۵۷/۶؛ صولی، ۹۸.

۴. حمدانی، ۱۰۱/۱.

۵. ابن اثیر، ۳۴۷/۸؛ ابن خلدون، ۵۰۴/۳.

۶. حمدانی، ۳۴۱-۳۴۲.

۷. همو، ۳۳۲؛ ابن اثیر، ۲۸۴/۶-۲۸۵.

۸. ابن مسکویه، ۸۱/۶، ۸۹.

۹. ابن مسکویه، ۳۴۸/۶ (ذیل حوادث ۳۶۱ ق).

بغداد در آن ایام، نه تنها از یاران نزدیک امیر بویهی یعنی عزالدوله ابومنصور بختیار بود، بلکه احتمالاً از جانب وی بر این مقام منصوب گشته بود، چرا که متن گزارش، خمار را با عبارت "کان لعزالدوله..." وابسته به شخص عزالدوله بختیار برمی‌شمرد؛ علاوه بر این، بخش دیگری از همین گزارش نشان می‌دهد که حتی زبردستان عزالدوله بختیار می‌توانستند در شرایط خاص، فردی را به صاحب‌الشرطگی بغداد بگمارند، چنانکه در آشوبهای اجتماعی و فرقه‌ای برخاسته بدست ترکان در آن ایام، عزالدوله بختیار، سبکتکین حاجب را که سرداری با کفایت بود، مسئول فرونشاندن فتنه‌ها ساخت و سبکتکین چون این مسئولیت یافت ابتدا حاجب خویش را بجای خمار که در آشوب ترکان به قتل رسیده بود، صاحب‌الشرطه بغداد ساخت و از این طریق کوشید تا اوضاع را در اختیار گیرد.

وظایف نظامی شرطه بغداد

گاه در شرایطی خاص و بحرانی، صاحبان مقامهای تشکیلاتی مهم‌تر از صاحب‌الشرطه بغداد همچون امیرالأمراء، بر آن می‌شدند تا با توجه به خصوصیت نظامی نهاد شرطه و فرمانده آن، آنان را در برخی جنگها و در خارج از محدوده عمل نیروهای شرطه که از نظر تشکیلاتی صرفاً محیط شهری بغداد (و یا در شهرهای دیگر صرفاً محدوده همان شهرها) بود^۱، به کار گیرند. کهن‌ترین گزارش مرتبط با این موضوع، به عهد خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ ق) و نبرد دستگاه خلافت با بابک خرم‌دین باز می‌گردد. مسأله بابک که از عهد مأمون آغاز شده بود، در ایام خلافت معتصم بسیار وخیم‌تر شد^۲. سرسختی خرم‌دینان در مبارزه با دستگاه خلافت و دور از دسترس بودن مراکز تجمع ایشان در شمال غرب ایران نیز بر این وخامت افزود و بغداد را در شرایطی بسیار سخت قرار داد^۳. در چنان شرایطی تهیه نیروی انسانی کافی یکی از مهم‌ترین مشکلات دستگاه خلافت بود. از این رو، افشین، سرفرمانده ترک سپاهیان عباسی و مسئول سرکوبی خرم‌دینان، صاحب‌الشرطه بغداد و شرطیان را برای نبرد با خرم‌دینان از محدوده عملیات و فعالیتشان خارج و عملاً با دیگر سپاهیان که بوسیله "دیوان جند" و نه نهاد شرطه

۱. نک: ابن وهب، ۳۹۳؛ ابن ابی‌الربیع، ۱۱۱.

۲. نک: یعقوبی، تاریخ، ۴۷۱/۲.

۳. همانجا.

بغداد سازماندهی می‌شدند، ادغام کرد.^۱

گزارشهای دیگر در این زمینه به دهه سوم از سده چهارم و اندکی پیش از تسلط بویه‌یان بر بغداد بازمی‌گردد. در ۳۳۰ هجری، توزون، فرمانده ترک، بر شرطه بغداد گمارده شد.^۲ در آن سال ناصرالدوله حمدانی مقام امیرالامرائی داشت و ابوالحسین علی بن محمد بریدی که در جنوب عراق صاحب کر و فری بود، به طمع مقام امیرالامرائی تحرکات نظامی چشمگیری بر ضد خاندان حمدانی آغاز کرد و تا نزدیک مدائن پیش آمد.^۳ ناصرالدوله نیز عزم رویارویی با وی کرد و به همراه برادرش علی حمدانی به سوی بریدی شتافت.^۴ جنگهای مداوم و وجود مدعیان متعدد قدرت در آن ایام، احتمالاً موجب کاهش عددی سپاهیان هریک از مدعیان گشته بود و از این رو ناصرالدوله در نبرد مهم خود بر ضد تحرکات بریدی در اطراف مدائن، علاوه بر سپاهیان خود، از یاری توزون و شرطه بغداد نیز بهره جست.^۵

تجمیع مقام صاحب شرطگی بغداد با دیگر مقامهای سیاسی و نظامی

شواهدی تاریخی نشان می‌دهد که مقام صاحب شرطگی بغداد گاه در شرایطی خاص به همراه مقامهایی دیگر، به برخی افراد سپرده می‌شد.

محمد بن عبدالله بن طاهر که پیشتر از وی سخن رفت، علاوه بر تعلق به خاندان طاهری، فردی کاردان و توانمند و از این رو، سخت مورد توجه و اعتماد دستگاه خلافت بود. چنین ویژگیهایی باعث شد که علاوه بر چندین مقام مختلف تشکیلاتی یعنی ولایت منطقه عراق، مسئولیت اداره منطقه سواد و سرپرستی دیوان حرس، مقام صاحب شرطگی بغداد نیز به طور

۱. ابن مسکویه، ۱۸۹/۴؛ علاوه بر این، گزارشی در *الکامل* ابن اثیر (۴۷۹/۶) نیز موضوع رویارویی عباسیان با مشکل تهیه سپاهیان کافی برای نبرد با خرمدینان را به نوعی تأیید می‌کند؛ بر اساس این گزارش، بابک در ایام درگیری خود با عباسیان، به توفیل، امپراتور روم و رقیب و دشمن عباسیان، نامه‌ای نگاشت و او را به حمله به قلمرو خلافت عباسی فراخواند و برای تشویق وی به این کار، به رویارویی عباسیان با مشکل تهیه نیروی انسانی کافی در جنگ بر ضد خرمدینان اشاره کرد و مغرورانه و به طعنه گفت که خلیفه عباسی از سر درماندگی و به ناچار، حتی خیاط و طبّاخ خویش را نیز عازم نبرد بر ضد خرمدینان کرده است.

۲. ابن مسکویه، ۶۰/۶.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

۵. همانجا؛ ابن جوزی، ۱۹۷/۶.

همزمان به وی سپرده شود.^۱ بجز تواناییهای فردی و خاستگاه خانوادگی، شاید بتوان این جمعیت مقامهای مختلف تشکیلاتی در یک فرد از خاندان طاهری را به ناتوانی دستگاه خلافت در دستیابی به شمار مطلوبی از کارگزاران کارآمد در نیمه اول سده سوم و یا آشفتگی در اداره تشکیلات مختلف منطقه عراق در آن ایام تفسیر کرد که البته در آن ایام، یعنی چندی پس از خروج خاندان برمکی از دستگاه خلافت بعید نمی نماید.

دیگر شواهد تاریخی در این زمینه به اوایل سده چهارم باز می گردد. در ۲۹۹ هجری یعنی در عهد خلافت مقتدر عباسی که دورانی بی ثبات و پر آشوب بود، یکی از سرداران ترک موسوم به شفیع لؤلؤ، همزمان مسئولیت سپاهیان در دیوان جند، سرپرستی دیوانیان در تمامی دیوانهای خلافت، سرپرستی قاضیان و نیز اداره نهاد شرطه بغداد را برعهده گرفت^۲ و عملاً به یکی از بزرگترین چهره‌های سیاسی در مرکز خلافت تبدیل شد؛ اما ناپایداری اوضاع سیاسی در آن ایام چنان بود که نه تنها شفیع لؤلؤ، بلکه خلیفه خود نیز بازیچه دست سیاستمداران و امیران قدرتمند بود، چنانکه در ۳۱۷ هجری مقتدر عباسی بدست تعدادی از امیرانش از خلافت خلع گشت و القاهر بالله به قدرت رسید^۳. قاهر که عملاً مجری خواسته‌های امیرانی بود که او را به قدرت رسانده بودند، در همان ابتدا ابن مقله را به مقام وزارت برگزید و سپس دو مقام حاجبی خویش و صاحب شرطگی بغداد را با هم به نازوک ترک تفویض کرد تا شاید بدین ترتیب از قدرت این سردار نامدار ترک در اداره بغداد در آن وضع بحرانی بهره‌ای گیرد، هر چند که دیگر سرداران و امیران موفق شدند پس از چندی مجدداً قدرت را به مقتدر بازگردانند و قاهر را از خلافت بیدارند^۴.

آشفتگی مذکور در اوضاع سیاسی در آن ایام در بغداد، به‌رغم بازگشت دوباره مقتدر، همچنان ادامه داشت و در این میان گویا برخی تصمیمات و تلاش‌های خلیفه برای اداره بغداد و اعمال نفوذ برای تسلط بر اوضاع و کوتاه کردن دست امیران ترک به کام آن امیران سخت تلخ آمده بود؛ یک نمونه از تیرگی روابط بین مقتدر عباسی و مونس خادم، سردار ترک و کسی که احتمالاً در آن ایام قدرتمندترین چهره سیاسی - نظامی مرکز خلافت بود، در مسأله تعیین صاحب‌الشرطه بغداد رخ داد؛ در ۳۱۹ هجری، مقتدر، محمد بن یاقوت را که از افراد مورد

۱. ابن کثیر، ۱۶۶/۱۱.

۲. ابن مسکویه، ۳۲۳/۴.

۳. همو، ۷۷/۵.

۴. همو، ۲۳۷/۵؛ ابن اثیر، ۱۹/۶؛ ابن جوزی، ۳۲۲/۶.

اعتمادش بود و مسئولیت شرطه بغداد را برعهده داشت، ضمن حفظ مقام صاحب شرطگی، بر سرپرستی دیوان حسبه بغداد نیز گمارد. این امر بلافاصله با واکنش منفی مونس خادم همراه شد، زیرا او بر آن بود که "حسبه" امری خطیر است و تنها قاضیان عادل و آگاه به مسائل شرع می‌توانند عهده دار آن باشند؛ اما مقتدر این سخن را نپذیرفت و از موضع سیاسی خود در این مورد عقب ننشست و موفقیت عملی محمدبن یاقوت در اداره همزمان این دو نهاد نیز توانست تأییدی عملی بر صحت تصمیم خلیفه باشد.^۱

آخرین گزارش در این زمینه به عهد امیرالامرائی توزون بازمی‌گردد. توزون که تا پیش از رسیدن به مقام امیرالامرائی، صاحب شرطه بغداد بود، هنگامی که در ۳۳۳ هجری، امیرالامراء گشت و بر بغداد تسلطی کامل یافت، مسئولیت دیوان جیش و تمامی سپاهیان را خود بر عهده گرفت و علاوه بر آن تصمیم گرفت تا بر خلاف روند معمول، نهاد شرطه بغداد را خود همچنان در دست نگه دارد و به هیچ یک از امیرانش نسپارد.^۲

کتابشناسی

- ابن ابی‌الریبع، احمدبن محمد، *سلوک المالك فی تدبیر الممالك*، مصر، ۱۳۲۹ ق.
 ابن‌اثیر، محمدبن محمد، *الکامل فی‌التاریخ*، چاپ ابی‌الفداء عبدالقازی، بیروت، ۱۹۹۵ م.
 ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی‌التاریخ الملوک و الامم*، بیروت ۱۳۵۸ ق.
 ابن خلدون، عبدالرحمن، *تأریخ ابن‌خلدون*، بیروت ۱۹۸۸.
 ابن خلکان، احمدبن محمد، *وفیات الاعیان*، چاپ احسان عباس، بیروت ۱۹۶۸.
 ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت، مکتبه‌المعارف، بی‌تا.
 ابن سعد، محمد، *الطبقات‌الکبری*، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
 ابن السید البطلمیوسی، عبدالله بن محمد، *الإقتضاب فی شرح الأدب‌الکتاب*، چاپ مصطفی سقا و حامد عبدالمجید، [قاهره] ۱۹۸۱.
 ابن‌ندیم، محمدبن اسحاق، *الفهرست*، بیروت ۱۹۷۸.
 ابن‌مسکویه، ابوعلی احمد، *تجارب‌الامم*، چاپ ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹ ش.
 ابن‌وهب، اسحاق بن ابراهیم، *البرهان فی وجوه‌البیان*، چاپ احمد مطلوب و خدیجه‌الحدیثی، بغداد ۱۹۶۷.
تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ کلاله خاور، تهران ۱۳۱۴ ش.

۱. ابن جوزی، ۲۲۲/۶.

۲. همو، ۳۳۸/۶.

- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، چاپ عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت ۱۴۰۳.
- تنوخی، محسن بن علی، *نشوار المحاضرة و اخبار المذاکره*، چاپ عبود الشالجي، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۱.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تأریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- ذهبی، محمد بن احمد، *سیر أعلام النبلاء*، چاپ شعیب ارناؤوط و محمدنعیم العرقسوسی، بیروت ۱۴۱۳.
- شابشتی، علی بن محمد، *الديارات*، چاپ کور کیس عواد، بغداد ۱۹۶۶.
- صولی، محمد بن یحیی، *أخبار الراضی بالله و المتقی بالله*، چاپ ج. هیوارث دن، قاهره ۱۹۳۵.
- طبری، محمد بن جریر، *تأریخ الامم و الملوک*، بیروت ۱۴۰۷.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، چاپ محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، بی تا.
- مطهر بن طاهر مقدسی، *البدء و التأریخ*، قاهره (مکتبة الثقافة الدینیة) [بی تا].
- همدانی، محمد بن عبدالملک، *تکملة التأریخ الطبری*، چاپ ألبرت یوسف کنعان، بیروت ۱۹۵۸.
- یعقوبی، احمد بن واضح، *البلدان*، چاپ دخویه، لایدن ۱۸۹۲.
- همو، *تأریخ الیعقوبی*، بیروت دار صادر، بی تا.

Rekaya, M., "al-Mamun", *ET*, VI/331.